



گفتگو | مصاحبه

## روایتی از دوگانه «پیشرفت اسلامی ایرانی - توسعه غربی»

ارائه دهنده: محسن دنیوی | تنظیم متن: محمدحسین شریف منش

اندیشکده عصر پیشرفت | فروردین ۱۴۰۲



کد اثر: ۵۴۰/۱

عنوان: روایتی از دوگانه

«پیشرفت اسلامی ایرانی - توسعه غربی»

ارائه دهنده: دکتر محسن دنیوی

تنظیم متن: محمدحسین شریف منش

عصر پیشرفت؛ اندیشکده | رسانه | مدرسه

فروردین ۱۴۰۲

محسن دنیوی

دکتری فلسفه علم و فناوری

پژوهشگر پیشرفت، تحول حکمرانی و نوآوری اجتماعی



## گفتار اول: نقطه کانونی تمایز پیشرفت اسلامی. ایرانی از توسعه غربی چیست؟

### ۱. فهم استعاره‌ای از نسبت پیشرفت و توسعه

استفاده از «استعاره» در توضیح و تبیین مفاهیم علمی امری رایج بوده و نقش به‌سزایی در این زمینه ایفا نموده است. در توضیح نسبت میان مفاهیم توسعه و پیشرفت نیز می‌توان از استعاره استفاده نمود. برای مثال می‌توان توسعه را پیرمرد زیرک و خونریزی تصور نمود که با انقلاب اسلامی که یک جوان است دشمنی می‌کند. یا می‌توان پیشرفت را فرزندی دانست که ثمره پیوند دو جوانی است که از دو خانواده با رویکردهای کاملاً مختلف باهم ازدواج کردند و فرزند آنان محل چالش خواهد بود. مثلاً پسری از یک خانواده سنتی مذهبی تاجر مسلک اهل تدین که مبتنی بر شریعت زندگی می‌کند (استعاره از ایرانیت و اسلامیت)، با دختری از یک خانواده صنعتگر با درآمد مناسب و بدون تقیدات دینی که سعی می‌کند با رعایت اصول عقلی و اخلاقی زندگی کند. (استعاره از مدرنیته)، همدیگر را می‌بینند و دلبسته می‌شوند و ازدواج می‌کنند. الان برای تربیت فرزند و حتی مسائل کوچک مانند گذاشتن اسم برای فرزند (استعاره از پیشرفت) چالش بوجود می‌آید.

### ۲. دال مرکزی توسعه: کنترل حداکثری تغییر هر شیء منطقی از طریق توسعه تکنولوژی

تفاوت اصلی دال مرکزی توسعه و پیشرفت، این است که در توسعه، دال مرکزی، مدیریت تغییر و کنترل از طریق توسعه تکنولوژی است. این موضوع خودش را در غایت توسعه نمایان کرده است. به این معنا از ابتدای ظهور توسعه و بروز تحولات علمی و صنعتی، مشخص نبود دقیقاً چه خواهد شد. شاید بسیاری از کسانی که در ایجاد بذر اولیه توسعه نقش داشتند نیز، غایتش را نمی‌دانستند و حتی با آن همراه نباشند؛ ولی ثمره‌ی بذری که کاشته شده بود - که همان هوشمندی ماشین و بروز حداکثری اتوماسیون است - امروز نمایان شده است. هوشمندی ماشین، مفهوم کنترل تغییر هر چیزی را در عالم، به نفع حداکثری بسط می‌دهد. منظور از «هر چیز»، اساساً هر شیء منطقی است؛ از یک احساس جزئی، تا محیط زیستی سیاره. اصلاً مهم نیست آن چیست. کنترل تغییر هم، یعنی تغییر کنترل شده و هدف‌گذاری شده نه تغییر خود به خودی.

### ۳. دال مرکزی پیشرفت: توسعه توأمان اختیار و آگاهی بشر به نحو جمعی، و در گستره زمان و مکان و کم و کیف

در برابر توسعه، دال مرکزی پیشرفت، «توسعه توأمان اختیار و آگاهی بشر، به نحو جمعی و در گستره‌ی زمان و مکان و کم و کیف» است؛ یعنی هرچه زمان طولانی‌تری این اتفاق رخ دهد و مکان بیشتری را شامل شود و

هرچه تعداد افراد بیشتر باشند و کیفیت این توسعه و آگاهی هم‌زمان، بیشتر باشد، آن چیزی است که پیشرفت از آن حاصل شده است.

اگر مفهوم توسعه اختیار را با مفاهیمی که به گوش‌ها آشناست، توضیح دهیم، می‌توان آن را همان «آزادی» نام نهاد. آزادی به معنای توسعه دائمی اختیار در نسبت با آگاهی است. منظور از اختیار، توانایی اعمال قدرت است؛ یعنی فردی بتواند تصمیم بگیرد و اقدامی انجام دهد، بتواند تغییر ایجاد کند و حق انتخاب داشته باشد. مزیتی که این تعریف نسبت به سایر تعاریف از پیشرفت دارد این است که در اغلب تعاریف به بیان اوصاف توسعه و پیشرفت و تفاوت آن‌ها با یکدیگر می‌پردازند اما این تعریف، مبتنی بر یک معادله است. معادله‌ای که می‌توان با آن تغییر ایجاد نمود.

#### ۴. مقایسه مبنا و روند توسعه با مبنا و روند پیشرفت

##### ۱.۴. ابتنای توسعه بر نوعی جبر تاریخی و ابتنای پیشرفت بر اختیار

منظور از اختیار و آگاهی، صرفاً در جهت بندگی پروردگار نیست، بنابراین حتی برای کسانی که بنده دنیا هستند و نمی‌خواهند بنده خدا باشند، الگوی پیشرفت بهتر از توسعه است؛ الگوی توسعه حتی برای کسانی که نمی‌خواهند بندگی خدا را بکنند، خوب نیست و در نهایت باعث نارضایتی‌شان خواهد شد؛ برعکس، پیشرفت، بسط‌ی و یک فرصت و تنفسی برای افراد ایجاد می‌کند و این جزو تفاوت‌های بنیادین توسعه و پیشرفت است. چون الگوی پیشرفت اساساً بر اختیار سوار است و الگوی توسعه یک نحوی جبریت تاریخی در حاق خودش دارد. این امر از منظر کلامی، به دعوی انبیای الهی و ابلیس برمی‌گردد. تبیین زیربنای کلامی این موضوع از قابلیت این متن خارج است.

##### ۲.۴. روند توسعه؛ کاسته شدن از سطح اختیار بشر در جزئی‌ترین انتخاب‌ها، از طریق کنترل محیط تصمیم‌گیری‌ها

همان‌طور که عرض شد، غایت توسعه کنترل تغییر از طریق بسط حداکثری فناوری هوشمندی ماشین است؛ در این پارادایم، امر «اداره» به اختیارات انسانی واگذار نمی‌گردد. بشر امروز احساس می‌کند با وقوع توسعه، اختیاراتش افزون گردیده است. این درحالی‌ست که فی‌الواقع اختیارات بشر به‌طور روزافزونی در حال کم شدن است. در واقع چسبندگی و تعلق بشر به محیط و شرایطی که برایش ساخته شده، بیشتر شده است. انسان‌ها گمان می‌کنند خودشان تصمیم می‌گیرند و راهشان را انتخاب می‌کنند؛ اما در واقع همه‌ی انسان‌ها در یک پلتفرم واحد جهانی دست به انتخاب می‌زنند و سبک لباس، غذا خوردن، ورزش، زمان خواب و بیداری

و حتی مدل مو و جزئی‌ترین مسائل مربوط به سبک زندگی آن‌ها متأثر از آن است. منتها این سبک از کنترل و تأثیرگذاری به قدری پیچیده و هوشمند است که انسان‌ها متوجه آن نمی‌گردند.

#### ۳.۴. روند پیشرفت: رشد دائم‌التزاید «معنا»ی زندگی، با ایجاد موقعیت اختیار آگاهانه

یکی از بحث‌های مخالفان دین این است که چرا ادیان الهی درباره خصوصی‌ترین امور ما نظر داده‌اند. می‌گویند مثلاً به دین چه ربطی دارد که با کدام پا وارد دستشویی شویم؟ چرا درباره خصوصی‌ترین رفتارهای من با همسر حکم داده است؟ فرق دستورات اسلام با الگوهای توسعه در این است که دین بر اساس ساختارش که با فطرت عالم نسبت دارد، از انسان می‌خواهد به صورت آگاهانه خودش را در مسیر سعادت قرار دهد تا رشد کند و معنای زندگی برای انسان هر روز بیشتر شود. در واقع ثمره پیشرفت، معنابخشی به زندگی و افزایش روزافزون معنای زندگی است. درحالی‌که الگوهای توسعه حتی در ریزترین امور انسان، خیلی بیشتر از ادیان دخالت می‌کند، اما حس منفی نسبت به آن وجود ندارد؛ چون نحوه دخالتش پیچیده شده و تغییر کرده و انگار فریب و مسخ و سحرگونگی در درونش خوابیده است! انگار انسان‌ها مسخ تکنولوژی شده‌اند.

فایرآبند می‌گوید ما یک روزی مرجعیت کلیسا را شکستیم که اساساً مرجعیتی نداشته باشیم؛ اما مرجعیت امروز ساینتیست‌ها و ایمانی که از ما مطالبه می‌کنند به آنها داشته باشیم و چون و چرا نکنیم، به مراتب بیش از کلیساست؛ در واقع دانشگاه جای کلیسا و دانشمندان جای انبیاء را گرفته‌اند. یک زمانی ساینتیست‌ها از ما می‌خواستند که به آن‌ها ایمان داشته باشیم؛ اما تکنولوژیست‌ها اصلاً از ما چیزی نمی‌پرسند و مطالبه‌ای ندارند؛ خودشان آن کار را با ما می‌کنند و در واقع کنترل‌مان می‌کنند. در حال حاضر نیز به راه‌های پیچیده‌تر فکر می‌کنند؛ مواردی مثل اینکه با دستکاری ژنوم، انسان‌ها را همراه کنند و سهم اختیارشان را حتی با ژنتیک، کم و محدود کنند.

#### گفتار دوم: روند تاریخی و چارچوب نظری تکوین گفتمان توسعه در غرب

۱. گام اول در روند گفتمان توسعه: تغییر میل بشر برای اتکا به خود (خودبنیادی) به جای تکیه بر هر امر بیرونی به نظر بنده نقطه آغاز شکل‌گیری چارچوب نظری توسعه، تغییر میل بشری برای اتکای به خود و خودبنیادی شروع شد؛ در واقع میل بشر برای اتکا به بیرون از خود، به دلایلی مثل دلزدگی بشر یا دلیل دیگر، پایان یافت. به هر حال از اینکه به دیگری و به بیرون از خود اتکا داشته باشد، دست برداشت و با اتکا به خود، این حرکت

شروع شد. کانت در بند اول مقاله «روشنگری چیست؟» می‌گوید: «روشنگری همانا به درآمدن انسان از حالت کودکی است که گناهِش به گردن اوست. کودکی یعنی ناتوانی از به کار گرفتن فهم خود، بدون راهنمایی دیگران. و اگر علت این کودکی، نه فقدان فهم، که نبود عزم و شجاعت در به‌کارگیری فهم خود، بدون راهنمایی دیگران باشد، گناه آن به گردن خود انسان است؛ یعنی ما عادت کردیم که همیشه کسی ما را راهنمایی کند. منظورش بیشتر به انبیای الهی برمی‌گردد و گناه بی‌عزمی هم به گردن خود انسان است.» شعار روشنگری این است: جسارت آن را داشته باش که فهم خود را به کارگیری. شروع مسیر از اینجا بود.

## ۲. گام دوم در روند گفتمان توسعه: تلاش برای مشاهده، ثبت دقیق و به شناخت درآوردن جزئیات امور هستی

بشر در راستای تصمیم به «اتکای به خود»، شروع به دیدن و شناختن جزئی و دقیق خود و پیرامونش نمود. به نظر بنده بهترین تعبیری که درباره رنسانس وجود دارد، در کتاب «تاریخ علم» کمبریج است که می‌گوید: «رنسانس، مشاهده و ثبت دقیق جزئیات عالم است». در واقع روح رنسانس، این است. در آن دوره، کتاب‌های مصوّر شکل می‌گیرند و انسان‌ها شروع می‌کنند به شناخت همه چیز، به نحوی عصیان‌گرانه. این امر در واقع تعیّن اومانیت در دوران رنسانس است. پیش از این، شناخت انسان‌ها از عالم به این صورت بود که کسی اشیای این عالم و نسبت آن‌ها را برایشان توضیح می‌داد. یعنی محور، آن طنینی بود که به انسان می‌گفت در عالم چه خبر است؛ آن طنین، صدای انبیاء بود و قبلش صدای اسطوره‌ها بود؛ آن‌ها خدایگانی بودند که عالم و سازکارش را توضیح می‌دادند؛ اما در حال حاضر «انسان» محور است و می‌خواهد متناسب با فهم خودش همه چیز عالم را درک، و نسبتشان را با خودش تعیین کند. اومانیسیم، تعیین نسبت عالم با خود است. بلاتشبیه مثل حضرت امام که حکومت را از عرض احکام، در طول احکام آورد، رنسانس نیز انسان را از عرض اشیاء در طول اشیاء آورد و مناسبات را طوری تعریف کرد که بقیه اشیاء نسبتشان را با انسان تعیین کنند.

در ابتدای امر، این خوی استیلاء این‌قدر در انسان بروز نکرده بود؛ اما در انقلاب صنعتی و در استعمار ملت‌های دیگر خودش را نشان داد؛ همچنین در گلوبالیسم و اصرار بر یونیورسالیته و جهان‌شمولی - که همه چیز باید یکدست شود - خودش را نمایان کرد. انسان در ابتدای رنسانس موجود ضعیف و مظلومی به نظر می‌آمد که از دوره تاریکی درآمد و از ظلم پادشاه و اسقف و... آسیب دیده بود. ده قرن در در فشار یک ظلم دائمی بود و حالا رها شده بود؛ اما به تدریج مناسباتی به مراتب ظالمانه‌تر از دوران پیش از رنسانس بر

انسان حاکم گردید. مثل داستان قلعه حیوانات جورج اورول که حیوانات علیه مزرعه‌داران اقدام کردند؛ بعد از مدتی، خوک‌ها که خودشان لیدری کرده بودند تا بقیه از زیر یوغ مزرعه‌دارها بیرون بیایند، حیوانات را چند برابر به یوغ کشیدند. در رنسانس هم همین اتفاق افتاد؛ این بشر مظلوم از زیر آن یوغ بیرون آمد و با ولع شروع به شناختن جهان کرد. می‌خواست همه چیز را ثبت کند. در این مقطع گونه‌شناسی شکل گرفت و پرنده‌ها، گیاهان، زمین، هر چیزی در عالم را که می‌شد شناخت، شناخت. همه این مراحل را طی کرد و تا ناخودآگاه پیش رفت و سعی کرد وجوه درونی خودش و همچنین مرزهای ناشناخته‌ها تا سیارات و افلاک را بیش از آن چیزی که تا حالا تصویر داشته، فهم کند، یعنی تا جایی که ممکن بود، سعی کرد بفهمد.

### ۳. گام سوم در روند گفتمان توسعه: میل به تغییر امور و خلق پدیده جدید از طریق «تئوری‌سازی و مدل‌سازی ساینتیفیک»

بعد از اینکه فهم انسان تا حد زیادی گسترش پیدا کرد، خودش را در موقعیت «تغییر» نمایان کرد، که برای تحقق آن، صرفاً فهم کافی نیست، انسان می‌خواست وضعیتش را تغییر دهد. در این مرحله، «خلق علم جدید» (ساینس) به مثابه یک نقطه‌ی عطف ایجاد گردید؛ زمانی که بشر گونه‌شناسی می‌کرد، حتی وقتی قوانین کلی عالم و قوانین طبیعی مثل قانون جاذبه و... را فهم می‌کرد، هنوز ساینس متولد نشده بود. ساینس با تئوری متولد شد.

#### ۱.۳. مدل‌سازی با متغیرهای هر پدیده، نقطه کانونی تولد ساینس

ساینس وقتی متولد شد که توانست متغیرهایی ناپیدا را به هم وصل کند. در واقع خلق تئوری، زمانی است که دو مؤلفه در عالم بیرون وجود دارند و رابطه پنهان میان آن‌ها کشف شود؛ ولی در مدل کردن، اساساً تمرکز بر خلق پدیده‌ای است که ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد و در پی ایجاد وضعیت جدیدی باشیم. مثل اینکه سرعت رشد جنین را از نه ماه به دو ماه برسانند؛ یا مرغی را که رشد طبیعی‌اش طی شش ماه است، در مدت چهل و پنج روز رشد کند؛ یا سرعت آموزش را تغییر داد و آدم‌ها به جای دوازده سال، در دوازده ماه مفاهیم را یاد بگیرند؛ با تزریق یا القاءات الکترونیکی و با هزار فرمول دیگر.

#### ۲.۳. تغییر معنای «آزمایش» در ساینس: گذار از آزمایش برای فهمیدن به آزمایش برای تغییر و ساختن

در این صورت اصلاً شکست آزمایش دیگری معناست؛ آن قدر امتحان می‌شود تا منتج به نتیجه گردد. چون آزمایش برای رد یا تأیید فرضیه نیست؛ آزمایش، راهنمایی است برای پیشرفت و حفظ هسته سخت برنامه پژوهشی.

#### ۴. گام چهارم در روند گفتمان توسعه: تغییر طبقه‌بندی علوم، با حاکم شدن «فیزیک» بر «علوم انسانی و اجتماعی»

این موضوع خودش را در طبقه‌بندی علوم نمایان کرد. بشر سعی کرد با فیزیک معادله‌ی تغییر عالم و اشیای آن را پیدا کند. با بیان ریاضی‌وار فیزیک، انفجاری عظیم رخ داد و نتایج آن به علوم دیگر سریان پیدا کرد؛ در واقع فیزیک وقتی خود را به زبان ریاضی مطرح کرد، ظرفیت‌هایش آزاد شد. در ابتدا زیست، شیمی، زمین‌شناسی را تحت تأثیر قرار داد و سعی کرد خودش را در آن‌ها نمایان کند؛ سپس بیوشیمی و زمین‌شناسی و... شکل گرفتند؛ بعد، نظریه‌ها و ابرنظریه‌ها، آن را توضیح دادند و در این بافت نشستند. آگوست کونت، از جامعه‌شناسی با تعبیر «فیزیک اجتماعی» یاد می‌کند. یعنی فیزیک اصل است و انسان اجتماعی به مثابه قانون‌پذیری فیزیک، معنادار می‌شود و فرد و جامعه انسانی را سامان می‌دهد و بقیه علوم اجتماعی مثل اقتصاد و سیاست و... شکل می‌گیرند و نهایتاً نظریه دولت مدرن متولد می‌شود.

#### ۵. گام پنجم در روند گفتمان توسعه: تکوین «برنامه‌ریزی توسعه» به‌عنوان ماشین کنترل جوامع انسانی

برنامه‌های توسعه به منزله سطح‌های تک حوزه علوم انسانی اجتماعی و بدیل هوش مصنوعی هستند؛ یعنی همه‌جانبه‌ترین برنامه‌ریزی که تمامی امور در آن هستند. جدول جامعی است که همه چیز در آن، جایگاه خودش را دارد و نسبت همه امور را تنظیم می‌کند. برنامه‌های توسعه جهانی مثل ۲۰۳۰ را باید در نسبت با ساختارها، سندها، رویه‌ها و واحدهای سیاسی (کشورها) ذیل همین برنامه‌های توسعه فهم کرد؛ از طریق این برنامه‌ها و شاخص‌های آن، رفتار کشورها و واحدهای سیاسی تحت کنترل قرار می‌گیرد. می‌توان گفت در حال حاضر وجه هماهنگ‌کننده و وحدت‌بخش و دین جامع عالم جدید، همین برنامه‌های توسعه است. اجماع جهانی هم روی آن هست.

#### ۶. گذار انسانی مدرن غربی از شعارهای عصر روشنگری (برابری، برادری، آزادی) در روند گفتمان توسعه

حرکت‌های آغازین اصلاحی عصر روشنگری نتوانستند پای ادعایشان مبتنی بر اتکای به خویش و فهم عالم با اختیار خود بایستند. همچنین شعارهایی مثل برابری، برادری، آزادی امکان تحقق نیافتند. به عنوان نمونه اختلاف طبقاتی چه نسبتی با برابری و برادری دارد؟

همچنین هرچه توسعه غربی به پیش رفته است، به سمت کاهش اختیار بشری و انتخاب‌هایش در امور اساسی بشری، حرکت کرده است. در واقع علی‌رغم اینکه در ظاهر، اختیار انسان بسط پیدا کرده است، در



باطن، از اختیارش کاسته می‌شود. یک موقعیت متناقض است. از یک طرف، انسان به نحو حداکثری تنها شده است و فردیت به معنای تام خودش در حال بروز است؛ از طرف دیگر این فردیت به معنای توسعه اختیار فردی نیست. فردیت افزایش پیدا می‌کند و انسان‌ها مدام تنهاتر می‌شوند؛ اما بیش از گذشته، در چسبندگی شرایط قرار می‌گیرند؛ یعنی تبدیل به فرد تنهائیِ مجبور به نحوی زیستن گردیده‌اند. شاید بتوان گفت موقعیت متناقضی است. در عین اینکه فردیت رشد می‌کند، اما به تنهائی انسان ختم می‌شود و از آن طرف هم اراده‌ی او تحت تأثیر شرایط، آزادانه نیست؛ یعنی فرد آزادی نیست؛ فرد مجبوری در شرایطی است که باید به نحو خاصی از زندگی تن دهد.

شکل گرفتن اراده «جمعی»، سخت‌ترین و پیچیده‌ترین فعل عالم است؛ شاخص اراده جمعی این است که میل فریبنده‌ای در آن امر وجود نداشته باشد و انسان با اختیار خود، آن را محقق کند، نه از طریق مسحور شدن و فریب خوردن. بنابراین شرکت کردن صد هزار نفر در کنسرت تیلور سوئیفت، اراده‌ی جمعی حساب نمی‌شود؛ چون یک وجه جذب‌کنندگی دارد که آدم را مسحور می‌کند؛ نوعی رهائی در آن می‌بینی که دلچسب است و نیاز به توضیح ندارد؛ اما اینکه مثلاً چند میلیون نفر در آن صبح سرد برای تشییع حاج قاسم آمدند، اراده جمعی است؛ چون هیچ وجه جذب‌کنندگی مرسوم دنیایی ندارد؛ بلکه یک امر متعالی از جنس ملیت، وطن و از جنس معنویت و قدسیت وجود دارد.

## ۷. توسعه؛ رؤیایی دست نیافتنی

سازمان‌های مطالعات جهانی مبتنی بر بهبود شاخص‌های همچون امید به زندگی و بهداشت، افزایش سطح درآمد در سال و... درصد تصویرسازی و القای این مطلب هستند که همه‌ی کشورها می‌توانند به سطح توسعه‌یافتگی دست یابند اما این یک دروغ بزرگ است. چون طبق مطالعات انجام شده، اگر همه کشورها به سطح GDP خوبی مثل کشور آلمان برسند، باید ۵ برابر تا ۸ برابر وضعیت فعلی کالا و خدمات تولید و مصرف گردد که منابع کره زمین چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.

برای پاسخ به این مسئله، هاورماس تئوری «مدرنیته‌ی ناتمام» را مطرح می‌نمایند و بیان می‌کند که: اولاً هنوز مسیر توسعه تمام نشده است و باید به آن فرصت داد. ثانیاً: پیشنهاد بهتری برای اداره‌ی دنیا وجود ندارد و باید تا زمان طرح پیشنهاد بهتر، پایبند به الگوی توسعه بود. در واقع مدرنیته مرجعیت سایر مکاتب را از میان برده است. به عنوان نمونه مدرنیته مرجعیتی که دین در دوره قبل داشته، یا مرجعیتی که فرهنگ‌های

بومی مناطق داشتند، همه را از اطلاق انداخته و خودش در رأس نشسته است. Science، اصلی‌ترین رقیب خود را متافیزیک و دین می‌داند. فلسفه غیر از متافیزیک است. آن‌ها با فلسفه مشکلی ندارند. اما متافیزیک را به شدت عنصر خطرناکی می‌دانند.

## گفتار سوم: چگونگی روایت دوگانه پیشرفت. توسعه برای مخاطبان مختلف

### ۱. تفاوت پایگاه و نقطه تکیه‌گاه روایت پیشرفت. توسعه به فراخور مخاطبان

برای آدم‌های مختلف، به مدل‌های مختلف، می‌شود ماجرای تفاوت نقطه تکیه‌گاه توسعه و پیشرفت را روایت کرد. تجربه نیز این موضوع را ثابت کرده است. دوگانه توسعه و پیشرفت را برای کسی که پایگاهش دین است، به یک صورت باید روایت کرد، برای کسی که پایگاهش انقلاب اسلامی است، به صورتی دیگر؛ و برای مخاطب عمومی که پایگاهش زندگی عرفی است، به گونه‌ی سوم. به عنوان مثال برای دسته‌ی سوم می‌توان از تلنگر زدن و تأکید کردن بر مفاهیمی مثل بوم‌گرایی و هویت و هویت خودی در برابر دیگری استفاده نمود و به تناقضات فکر و رفتار ایرانیان اشاره کرد.

### ۲. «بیان مسئله از طریق ارائه روایت تاریخ»، بهترین شیوه روایت دوگانه پیشرفت. توسعه برای تمامی مخاطبان

اما آنچه مرسوم است و خود نیز از آن نتیجه گرفته‌ام و بارها تکرار نمودم، بیان مسئله از طریق مرور تاریخی است. به نظر بنده برای وضع امروز ما که در زمانه جمهوری اسلامی زیست می‌کنیم و حاکمیت تحت فشار است و باید پاسخگوی وضعیتی که در چهار دهه گذشته به وجود آورده، باشد، این روش کارآمد و راه‌گشاست. در واقع در این مرور تاریخی، در وهله‌ی اول اصلاً به موفق بودن یا نبودن جمهوری اسلامی، اشاره نمی‌شود و نقطه‌ی اتکاء بر این مسئله قرار می‌گیرد که بررسی کنیم از چه مقطعی و چگونه با وضعیت جدید مواجه شدیم؟

### ۱.۲. سیر تطورات فرهنگی- اجتماعی ایرانیان

عوامل متعددی بر وضعیت فعلی فرهنگ و بوم ایران مؤثر بوده است. ما ایرانیان یک قوم و نژاد با فیزیک خاص و وضعیت نظام باورها و معنای مخصوصی هستیم که در این مکان ساکن شدیم و این مکان اقتضائاتی را برای ما ایجاد کرد و فرهنگ مان دچار تغییراتی شد.

## ۱-۱-۲. ورود اسلام به ایران

یکی از این اقتضائات، ورود اسلام به ایران بود که یک عنصر بیرون از محدوده جغرافیایی ما وارد محدوده سرزمینی مان شد. این اتفاق قبلاً با حمله یونانی‌ها نیز اتفاق افتاده بود، اما اثرپذیری فرهنگی از یونان نداشتیم، مگر شواهد ریزی که در قومیت‌ها ایجاد گردید. اما ورود اسلام به ایران، تغییرات بسیار عجیب و غیرقابل محاسبه‌ای ایجاد کرد. برای تشخیص پذیرش مردم نسبت به اسلام می‌توان چنین در نظر گرفت اگر ملتی، فرهنگی را به زور پذیرفته باشد، نیاز نیست در راستای ارتقای آن فرهنگ نقش آفرینی نماید، اما ایرانیان چنان خدماتی در شکل‌گیری تمدن اسلامی کردند که نمی‌توان پذیرش اجباری اسلام را تایید نمود. البته در ابتدا ایران و اسلام باهم تعارض‌هایی داشتند اما به مرور در هم هضم شدند و در حال حاضر ایرانیان از جنس آلیاژ ایرانی اسلامی هستند. یعنی یک موجود سومی غیر از ایرانی صرف یا مسلمان صرف. البته اسلامیت ایرانیان نسبت به ایرانیت آن‌ها وزن بیشتری دارد. مصداق بارز ترکیب ایرانی-اسلامی، زبان است که مخلوط و ترکیبی از واژگان فارسی و عربی است و آثاری مثل مثنوی، غزلیات حافظ و سعدی شاهکارهایی هستند که از ترکیب این دو زبان به وجود آمده‌اند.

یکپارچگی و وحدت میان اسلام و ایران ۴۰۰ سال پیش، در زمان صفویه تقریباً به اوج خود رسید به گونه‌ای که نمی‌توان این دو را از یکدیگر تفکیک کرد و بروز آن در هنر، معماری، شعر، زندگی مردم و همین‌طور قدرت سیاسی متمرکز دیده می‌شود. میان معرفت‌شناسی و فلسفه و کلام و سطح زندگی عموم مردم یکپارچگی معناداری برقرار گردید و یک دوره طلایی در تاریخ ایران رقم خورد.

## ۲-۱-۲. ورود مدرنیته به ایران

یکی دیگر از این اقتضائات، ورود مدرنیته به ایران است. حدود ۴۰۰ سال پیش با ورود مدرنیته، محاسبات ایرانیان به هم می‌ریزد. جنگ‌های ایران و روس سیلی تاریخی مهمی است. ایرانیان با وجود مجاهدت‌های فراوان از جمله حکم جهاد مراجع تا از جان گذشتگی بخشی از مردم، نتوانستند بر روس‌ها چیره گردند. در واقع مسئله‌ای وجود داشت که استراتژی جنگ را تغییر داده بود. این مسئله چیزی غیر از ابزارآلات، لباس جنگی، آرایش جنگی و نحوه جنگیدن بود. انگار یک دوره تاریخی جدیدی آغاز شده بود که ایرانیان نمی‌توانستند با آن ارتباط بگیرند و باعث سردرگمی‌شان گردیده بود. از سال‌های ابتدایی ۱۲۰۰ ما ایرانیان با جهان جدید آشنا شدیم؛ رفت و آمدها به اروپا، ترجمه‌ی کتب غربی، بازگشت درس‌خوانده‌ها و فرنگ‌رفته‌ها، ایجاد دارالفنون و نهایتاً تأثیرپذیری ما از مغرب زمین از این مقطع آغاز گردید.

در سال ۱۲۸۵ با وقوع مشروطه نقطه‌ی عطفی در این سردرگمی ایجاد می‌شود و چالش به قدری بزرگ می‌گردد که میان علمای طراز اول در آن دوران اختلافات شدیدی ایجاد شده و نهایتاً شیخ فضل‌الله نوری با فتوای عالم دیگری و با تایید ضمنی برخی دیگر از علما به دار آویخته می‌شود.

به نظر می‌رسد این سردرگمی همچنان ادامه دارد. در حال حاضر حدود ۴۰۰ سال است مثل یک عضو پیوندی با مدرنیته برخورد می‌کنیم. ما ایرانیان مسلمان نسبتاً مدرن در حال حاضر چنین وضعیتی داریم. در واقع وقتی گذشته‌ی نسبت‌مان با «تجدد» را مرور می‌کنیم، آن هم به همین صورت بوده است. یک زمانی ما برای افراد خارجی از واژه «کافر» استفاده می‌کردیم. اما به تدریج به واژه «اجنبی» تبدیل شد و کمی ملایم‌تر شد. بعد در دوران پهلوی به «فرنگی» تبدیل شد که کراهتی نداشت و صرفاً یک تفاوت محسوب می‌شد. این واژه در زمان پهلوی دوم به واژه «مدرن» تبدیل شد. تجدد خودش را به جای «ترقی» جا انداخت و نسبت ما با غرب را به کلی تغییر داد. باید در نظر داشت که انتخاب واژگان برآمده از یک روح جمعی است و نمی‌تواند اجباری باشد. لذا تغییرات زبانی برای فهم تغییرات فرهنگی بسیار کلیدی است. چون زبان ناخودآگاه یک ملت است و خودآگاه نیست.

ما با تجدد به معنای development که در دوران استعمار بود، مواجه نیستیم. آن مفهوم دستخوش تحولات جدی‌ای گردیده است. ما ایرانیان نیز تغییرات زیادی را تجربه نموده‌ایم و در یک نسبتی با توسعه قرار گرفته و ترکیبی از سه پدیده ایرانی، اسلامیت و مدرنیته شده‌ایم. هرکسی در محدوده‌ی جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی ایران زیست کند، ترکیبی از این سه پدیده است و این ترکیب فقط نسبت‌هایش تغییر می‌کند. جریان‌هایی که یکی از این ابعاد را نداشته‌اند، اساساً از فرایند تغییرات اجتماعی ایران حذف شده‌اند.

## ۲.۲. ایجاد پرسش از چرایی نهادینه نشدن توسعه در ایران عصر پهلوی، علی‌رغم مهیا بودن همه عوامل

بعد از مرور سال ۱۳۰۰ و پایان قاجاریه، از پهلوی اول و... به دوران طلایی پس از جنگ جهانی دوم می‌رسیم که منجر می‌شود به دهه‌ی ۳۰ و مخصوصاً دهه‌ی ۴۰ که بسیار خاص و ویژه است؛ و اینجا داستان برای مخاطب عام خیلی جذاب می‌شود. اینجا پرسش از دلیل نهادینه نشدن توسعه در ایران مطرح می‌شود که تکیه بر آن به نظر گره‌گشا است. توضیح آن که نسبت ایرانیان با غرب جدید از دوران انحطاط آغاز شده و آشنایی‌شان با این پدیده یا عنصر جدید، ادامه یافته و باعث تحیر و به هم‌ریختگی آن‌ها گردیده است. این وضعیت تداوم یافته و نهایتاً به یک نقطه عطف مهم می‌رسد که عبارت است از «برنامه‌های توسعه» که در دهه ۴۰ به صورت

تمام عیار ظهور و بروز می‌یابد. در این مقطع تاریخی بنا برحسب ظاهر همه‌ی مقدمات و شرایط لازم مهیاست تا ایران به صورت جدی در مسیر توسعه به معنای غربی آن گام نهد و با سرعت پیش برود. در واقع همه نیروها در آن برهه از تاریخ، برای ایجاد تغییر بزرگ، همگرا شدند. از طرفی حاکمیت داخلی همراه و مصمم بود. از طرف دیگر اجماع بین‌المللی بر سر این موضوع وجود داشت. در جهان هیچ قدرتی مخالف توسعه‌یافتگی ایران نبوده است. همه‌ی کشورهای مهم در ایران سرمایه‌گذاری کردند و ایران را با روی باز پذیرفتند. به عبارت دیگر سیاست داخلی و سیاست خارجی، برای ایجاد تغییر بزرگ، در همگرایی محض بودند تا ایران توسعه یابد. کشور ایران هم به دلیل ویژگی‌های ژئوپولوتیک و منابع و سرمایه‌ی انسانی و تاریخی‌اش، اگر به کشورهای توسعه‌یافته می‌پیوست، حداقل در غرب آسیا یکی از سردمداران حوزه توسعه‌یافتگی میشد و نقش رهبر را در جهان اسلام می‌یافت. شاه ایران نیز فرد جنتلمنی بود. در آن برهه در مقایسه با حکام منطقه، انسانی تربیت‌یافته‌تر و متمدن‌تر و مدرن بود که مهارت‌های دانشی مختلف از جمله خلبانی را داشت. دانش خلبانی جزو دانش‌های هایتک و مهارت‌های خیلی پیشرو حساب می‌شود. خلبان‌ها انسان‌های ویژه‌ای هستند که مجموعی از دانش فیزیک تا هوش ذهنی خاص را باید داشته باشند. همه این فاکتورها را در این آدم جمع کردند و او شایسته رهبری این کشور در حال توسعه بود.

ما نباید از این سؤال عبور کنیم؛ باید روی این سؤال بایستیم که با وجود چنین رهبری که برخلاف پدرش، آدم نفهم و مقلدی نبوده و با زور سرنیزه و باتوم نمی‌خواست ایرانیان را با فرهنگ کند؛ بلکه فهم داشت، رابطه‌اش را با حوزه تنظیم کرد، انگار همه چیزش درست بوده، تربیتش درست بوده، پس چه می‌شود که ایران توسعه نمی‌یابد؟ این روایتی که بیان شد، روایت منحصر به فرد ملت ایران است، داستان ما با داستان ملت‌های دیگر اساساً متفاوت است. پاسخ به این سوال اینکه چرا توسعه‌یافته نشده، به فرد خاصی ربط ندارد. اگر در مواجهه با مخاطب عام برای پاسخ به این سوال از آغاز جمهوری اسلامی شروع شود، باید مدام پاسخگوی این سؤالات بود که نظام کارآمد بوده یا ناکارآمد؟ اگر پهلوی بود، وضعیت به چه صورت می‌شد؟ بقیه کشورهای دنیا در چه وضعیتی هستند؟ ... در این صورت، بحث از همان ابتدا دچار گنگی می‌شود و اصلاً از هم می‌پاشد. چون پاسخ به این سوال مستلزم بیان یک روایت تاریخی از آغاز مدرنیته در ایران تا وقوع انقلاب اسلامی است و بعد از آن باید وارد مسائل مربوط به مقطع جمهوری اسلامی گردید. اگر صرفاً برشی از این دوره تاریخی بیان گردد، گفت و گو با مخاطب به نتیجه نخواهد رسید.

### ۳.۲. طرح پرسش از چرایی وقوع انقلاب اسلامی در روند توسعه پهلوی و چرایی برخی رخدادهای بعد از انقلاب

پس آن عصری که مانع از تحقق مدرنیته در ایران می‌گردد، چیست؟ و چرا در کشور ایران، انقلابی با آن وسعت اتفاق افتاد و ایران همگرا با نظم جدید جهان را، به بزرگ‌ترین عامل ضدیت با این نظم تبدیل می‌کند؟ باید در این سؤالات تأمل کرد و به آن‌ها پاسخ داد. آیا ما با یک ملت بیمار مواجه بوده‌ایم؟! یک ملت، باید بیمار بوده باشد که این تعداد از افراد آن نفهمند چه می‌کنند؟ و همه با هم دست به چنین اقدامی بزنند. اگر حتی صرفاً به صورت سلبی با انقلاب همراه بودند، چرا چنین ایجابی را رقم زدند؟ مردم در ۱۲ فروردین، ۹۸/۲ درصد رأی موافق به جمهوری اسلامی دادند. کاملاً آزادانه بوده است. این در صورتی است که ۷۰ درصد رأی برای تصویب قانون اساسی کافی است. چرا این ملت با صراحت گفتند جمهوری اسلامی ایران؛ نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم؟ چرا وصف «اسلامی» را در حاق این نظام قرار دادند؟ از اسلام که نمی‌شود برداشت کاملاً سکولار داشت. ملت ایران نه با جمهوری دموکراتیک موافقت کرده است، نه سوسیالیست، و نه هیچ چیز دیگر. این موضوع هم جزء نقاط عطف مهم در روایت تاریخی است و باید به آن توجه شود. سوالی که با توجه به این نقطه عطف تاریخی پیش می‌آید این است که با توجه به مطالبه‌ی عمومی برای اجرای احکام اسلامی، چه اتفاقی رخ داد که بعد از تحولات شگرف سال‌های ۵۷ تا ۶۷، مجدداً از سال ۶۸ به بعد حکمرانی در کشور به سمت برنامه‌های توسعه سوق پیدا کرد و آن الگو حاکم شد؟ آیا در سال‌های ۵۷ تا ۶۷ تفاوت بنیادینی در حکمرانی ایجاد شد؟ اگر ایجاد نشده است، به این معناست که مردم کاملاً متوجه نشدند چرا انقلاب کردند؟ خود ملت انگار به نحوی دچار «دوگانگی» است. چون از آن طرف مشاهده می‌شود که یک سری نظامات و رفتارهای تأسیسی به واسطه انقلاب اسلامی، همچنان ادامه پیدا می‌کند.

### ۴.۲. اعتراض‌ها و اغتشاش‌های سه دهه اخیر، نشانه نزدیک شدن به لحظه زایمان جامعه ایران

این «دوگانگی» بعد از انقلاب، آرام آرام بروز پیدا می‌کند. وقوع حوادثی همچون فتنه‌های ۷۸، ۸۸، ۹۶، ۹۸ نشانه‌ی این دوگانگی است و هرچه پیش می‌رود ریتم این حوادث تندتر می‌شود و انگار جامعه ما به تعبیری، دارد به نقطه زایمان می‌رسد. اوایل بارداری، تفاوت‌ها بصورت ماه به ماه، درک می‌شود؛ ولی نزدیک زایمان، دیگر مقیاس، ماه نیست؛ مقیاس، هفته و روز و ساعت می‌شود. یعنی ساعت به ساعت انتظار می‌رود که درد زایمان آغاز شود و آن اتفاق بزرگ رقم بخورد. به نظر می‌آید جامعه ایران با این دوگانگی‌اش، یعنی آن مسیر دویست ساله و مخصوصاً صدساله که بعد مشروطه طی کرده، در حال نزدیک شدن به نقطه زایمان است و باید

اتفاق دیگری را رقم بزند. این احساس شیدایی و سردرگمی، نمی‌تواند امتدادپذیر باشد. جهان جدید به ما این اجازه را نمی‌دهد و همه عناصرش را علیه ما بسیج کرده که سربه‌راهمان کند. در داخل کشور نیز مشخص نیست تا چه زمانی می‌توان ادامه داد و عناصر ناهمسو، به صورت علنی علیه ما به میدان آمده‌اند؛ اما نظام همچنان متکی بر یک بخش از بدنه جامعه است که به طور حیرت‌انگیزی در حال مقاومت هستند یک؛ مقاومتی واقعی. حداقل هجده سال است در زیر سخت‌ترین فشارهای تحریمی، شرایط سختی را تجربه می‌کنند که می‌توان به دعوی بی‌بنیاد آخوندها با آمریکا تقلیلش داد. شاید برخی بگویند انقلابیون یک دعوی با آمریکا شروع کردند؛ برای چه زندگی ما را به فنا دادید؟ جوان چهل ساله در این کشور، نیمی از زندگی‌اش در جنگ گذشته و نیم دیگرش در این دعوا گذشت؛ ولی ملت ایران همچنان پای انقلاب هستند. به همین دلیل است که می‌گوییم انقلاب اسلامی واقعاً مادر مفهوم مقاومت است و یکی از کلیدواژه‌ها، یکی از سه خطی که آینده جهان را تغییر می‌دهد، مفهوم «مقاومت» است که مبدع آن جمهوری اسلامی است. مفهوم مقاومت متولد شده و ملت ایران واقعاً در حال مقاومت هستند و این خیلی حیرت‌انگیز است.

خانم‌های کم‌حجابی که در چهار ماه فتنه‌ی ۱۴۰۱ حجابشان را برنداشتند، خدا اجرشان را چگونه حساب خواهد کرد؟ این خانمها لب مرز تصمیم‌گیری بودند؛ بین آن‌هایی که چادری بودند و آن‌هایی که کشف حجاب کرده و به میدان آمدند و از خطی که چهل سال است جمهوری اسلامی حفظش کرده، عبور کردند؛ مثل خط مذاکره که حسن روحانی با تماس تلفنی با اوباما، و آقای ظریف با قدم زدن با جان کری در خیابان‌های اتریش آن را شکستند و از آن گذشتند. ولی آیا لزوماً برای انقلاب اسلامی بد شد؟ در حال حاضر امکان طرح مفهوم مذاکره، بسیار سخت‌تر از زمان دولت آقای روحانی شده است. چون ملت ما ناکامی آن را تجربه کرده است. در مسئله حجاب هم ممکن است همین اتفاق رخ دهد؛ درست است که این خط شکست، ولی معلوم نیست ده سال بعد، وضعیت به نفع مروجان بی‌حجابی در این کشور باشد. ممکن است موج اجتماعی، با آزادی بی‌حد پوشش، همراهی نکند و کارشان خیلی سخت‌تر شود. الان تا رسیدن ما به مثلاً اروپا، منطقه اسکاندیناوی، یک دفعه صد سال فاصله افتاد. در این مقطع عناصر تعیین‌کننده کسانی بودند که میانه بودند و می‌توانستند تصمیم بگیرند که با موافقان بی‌حجابی همراه شوند یا با موافقان حجاب. خانم‌هایی که هیچ تغییری در حجابشان نداده‌اند و حجابشان را حفظ کرده‌اند، در حالی که می‌بینند فعلاً در این فضای هیجانی برخوردی با بی‌حجابی نمی‌شود، شاید بتوان پذیرفت که بخشی از این تصمیمشان از سر ترس از شکستن قانون، یا

به خاطر عادت است، یا برای این است که از خدمات اجتماعی محروم نشوند؛ اما نمی‌توان پذیرفت که فقط این‌ها باشد؛ بنابراین به نظر می‌رسد جامعه ایران همچنان اگر نگوییم باحیاتی‌ترین، باید بگوییم جزو باحیاتی‌ترین و منسجم‌ترین جوامع جهان امروز است. بنده این فرمایش رهبر انقلاب که می‌فرمایند مردم با بی‌حجابی همراهی نکردند، منظور از همراهی نکردن را اینگونه می‌فهمم.

## گفتار چهارم: تعریف فرایندی از توسعه و پیشرفت

### ۱. تعریف فرایندی از پیشرفت: روایت پنج‌مرحله‌ای رهبر معظم انقلاب، به مثابه مسیر توسعه اختیار و آگاهی

«تعریف» امری انتزاعی است. آن چه باعث بروز تعریف در دنیای واقعی می‌گردد، «فرآیند» است. به نظر بنده پیشرفت فارغ از این فرایند، در دنیای واقعی، یک بروزی پیدا کرده که ما این بروز را به نحو دانش ضمنی تصحیح می‌کنیم و این تعریف را از آن استخراج می‌کنیم. پیشرفت از نظر من، تصمیم جمعی ملت ایران به انقلاب و همراهی با مبارزه عده‌ای پیشرو بود که میل به جمع بین امر دنیا و آخرت داشتند. پیشرفت، از انقلاب اسلامی شروع می‌شود. در مسیری هم که به انقلاب ختم شد، امثال شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله مدرس، و مرحوم کاشانی حامی این ایده‌اند. حتی مرحوم نواب صفوی - با اینکه امام (ره) روشش را قبول نداشت - منشور حکومت اسلامی می‌نویسد که به منزله‌ی الگوی زیست اجتماعی مسلمین است، در واقع درصدد است بین امر حکومت با امر اجتماعی با امر معنوی و قدسی جمع کند. این میل، در قالب مبارزه طیف پیشرو، قدم به قدم جلو می‌آید تا ختم به انقلاب اسلامی می‌شود. این پیشینه شبیه ریشه‌ای است که نهالش با انقلاب اسلامی از خاک بیرون می‌زند.

اگر بخواهیم فرآیند پیشرفت را به صورت نظری توضیح دهیم، همان فرایند پنج‌مرحله‌ای را که رهبر انقلاب فرمودند، بهترین توضیح است و تفسیر خوبی برای نقاط عطف رفتار ملت ایران است.

چنین فرایندی با تعریفی که از پیشرفت ارائه گردید نیز سازگار است. چون اراده جمعی ملت ایران وقتی در غالب رژیم سیاسی بروز پیدا کرد، انقلاب واقع شد؛ و وقتی یک نظام سیاسی جدید بنا شد، این اختیار رشد پیدا کرد؛ هم‌اکنون نیز در فرایند دوگانه دولت‌سازی - جامعه‌پردازی است و این امر، آن تعریف را به نحو پیچیده‌تر و متکامل‌تری در خودش نمایان می‌کند. مقوله‌ی دولت‌سازی - جامعه‌پردازی دارای چنان ابعادی است که تمام موضوعات سیاسی - اجتماعی را دربرمی‌گیرد و برای تمام موضوعات این عرصه‌ها تعیین تکلیف



می‌نماید. البته تحقق کامل دولت‌سازی جامعه‌پردازی در صورتی است که فرآیند انقلاب اسلامی به پیش برود و پیشروان انقلاب و ملت با هم متحد باشند؛ چون جمهوری اسلامی چیزی جز همراهی مردم ندارد. دشمن هم این موضوع را می‌داند و سعی در از بین بردن آن دارد. به عنوان مثال همه می‌دانیم که فتنه‌ی ۸۸ را نهم دی تمام کرد. در اغتشاشات اخیر نیز بازار و مردم با اعتصابات همراهی نکردند. تصور کنید اگر یک میلیون خانم تهرانی با تاب و دامن از خانه بیرون می‌آمدند، چه اتفاقی می‌افتاد! آیا امکان مقابله با آن وجود داشت؟ شاید گفتنش راحت باشد؛ ولی اینکه یک میلیون نفر به این تصمیم برسند که در یک روز، چنین رفتاری از خود بروز دهند، یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین کارهای ممکن است؛ اما این اتفاق در ۹ دی ۸۸ و ۱۳ آبان ۱۴۰۱ می‌افتد و انگیزه‌ی حراست از انقلاب اسلامی، بیش از پانزده درصد از جمعیت یک کشور ۸۰ میلیونی، را متقاعد و مجاب می‌کند که در یک زمان و مکان گرد هم جمع شوند. چنین قدرتی است که می‌تواند اتفاقات خارق‌العاده رقم بزند.

## ۲. شکل‌گیری حرکت‌های جمعی آگاهانه جوانان (حلقه‌های میانی)، نقطه‌کانونی فرایند پیشرفت

به نظرم در گام دولت‌سازی - جامعه‌پردازی، راهکار بیانیه - که همان شکل گرفتن قیام آگاهانه جوانان برای ساختن ایران است -، راهبردی پیش‌برنده است؛ در واقع آن چه ما را از این مرحله عبور می‌دهد و باعث می‌شود فرآیند پیشرفت وارد مراحل بعدی گردد، متشکل شدن جوانان در غالب هسته‌های کوچک است که پیشرانان حرکت عمومی جامعه برای ایجاد تغییر در هر موضوعی و در هر مقیاسی هستند. وجود چنین هسته‌هایی باعث ایجاد عزم و اراده ملی برای تحقق و نهادینه شدن مردم‌سالاری دینی در کشور می‌شود. در واقع این یک فرمول است. مسئله‌اش یک سند خاص یا تأسیس ساختار و اضافه یا کم کردن ساختار خاصی به حکومت نیست، بلکه به دنبال تحقق جامعه‌پردازی و دولت‌سازی است.

## گفتار پنجم: تفاوت پیشرفت با توسعه از منظر غایت و وضعیت مطلوب

### ۱. غایت پیشرفت: معنادار شدن زندگی با جمع میان امر عرفی و امر معنوی

یکی از شاخص‌های مهم پیشرفت «معنابخشی به زندگی» است. یعنی در پس هر اتفاقی، باید به معنای زندگی انسان‌ها، چیزی اضافه شود و زندگی‌شان معنادارتر شود. البته این معنادار شدن، در بافتی که انقلاب اسلامی در آن تشکیل شده، تحقق می‌یابد که غایت آن، جمع بین امر معنوی و امر عرفی و زندگی روزمره و عادی است.

رهبری انقلاب به تعادل میان این دو معتقد هستند و گلايه‌شان از این است که بین بخش ابزاری زندگی با متن زندگی، تفکیک حاصل شده و تعادل میان این‌ها به هم خورده است. به عنوان مثال، ما با اینکه در صنعت و در قدرت موشکی رشد می‌کنیم، اما احساس معنا بخشی نمی‌کنیم؛ چون این موارد برای ما به عدالت و افزایش درک از زیست مسالمت‌آمیز شهروندی تبدیل نمی‌شود. بنابراین اگر دوگانه نسبت اقتصاد و فرهنگ، نسبت سیاست با فرهنگ، نسبت امر قدسی و معنوی با امر مادی و عرف و زندگی روی زمین تنظیم نشود، تعادل به هم می‌خورد و ما دچار اعوجاج می‌شویم.

به نظر می‌آید، غایت مسیر پیشرفت ایران اسلامی، خلق ایرانی پیشرفته در آینده است که به عنوان یک الگوی موفق برای همان میل اولیه، بروز پیدا می‌کند؛ الگویی که بتواند بین زندگی عرفی و روزمره و دنیایی، با امر معنوی یا امر قدسی مبتنی بر دین، جمع کند. یعنی خلق نمونه‌ای جدید از زیست جمعی که شباهت‌هایی با بخش‌هایی از جهان فعلی دارد، و در عین حال تمایزهای معناداری نیز دارد. تحقق تمدن نوین اسلامی به معنای ایجاد گرایش در بقیه ملت‌ها به این الگوی موفق است که سعی کنند مبتنی بر آن خودشان را بازسازی کنند؛ یعنی الهام‌بخشی این الگوی موفق و الهام‌گیری آن‌ها، منجر به بازسازی ملت‌هایی می‌شود که با ما نزدیکی فرهنگی و عقیدتی دارند؛ و چنان‌که امام (ره) نیز فرمودند، منجر به این می‌شود که حکومت‌هایشان تغییر کند و دیکتاتورهای منطقه از بین بروند و در نهایت اگر جمهوری اسلامی پیش برود و عوامل دشمن خارجی و داخلی موفق نشوند این پروژه را متوقف کنند - که به فضل الهی نمی‌توانند - به قیام ملت‌هایی منجر خواهد شد که فاصله‌ی فرهنگی - عقیدتی کمی با ما دارند. عدالتخواهی وجه مظلوم‌ماندگی ملت‌ها، باعث حس قربانتشان با ملت ایران می‌شود. مثلاً با لبنان و سوریه وجوه مشترک فرهنگی - عقیدتی زیادی داریم که با آمریکای جنوبی و آفریقا و مثلاً یک بخش محروم‌مانده آسیا نداریم؛ ولی یک سری امور بینابینی‌ای از جنس زیست عادلانه، از جنس تجربه امر معنوی، از جنس مبارزه با ظلم و استکبارستیزی شکل می‌گیرد. به عنوان مثال همان‌طور که مشهود است، مبارزه برای فلسطین، از مرزهای جهان اسلام خارج شده و اصرار انقلاب اسلامی بر این مبارزه، باعث شده، حداقل حمایت از اسرائیل، برای هیچ ملتی، امر مطلوبی نباشد.

این موارد نشان این است که می‌توان حول آرمان‌های انقلاب اسلامی اجماع‌های جهانی ایجاد کرد. اگر انقلاب اسلامی واقع نشده بود، اسرائیل وضعیت را امروز نداشت. این جزو همان تغییراتی است که ایران در دنیای پیش روی ما ایجاد کرده است.

## ۲. غایت توسعه: تکوین آبرانسان هوشمند با توانایی‌های ویژه در جمعی خاص و محدود

به نظرم غایت توسعه، «شکل‌گیری ابرانسان» است؛ ابرانسانی که قدرت تغییر و اراده مطلق دارد. ایلان ماسک در حال حاضر نمود ابرانسان در قرن بیست و یک است و اگر برای ریاست جمهوری آمریکا اقدام کند، در واقع جمع بین قدرت، ثروت و اطلاعات است؛ چون تکنولوژیک‌ترین شرکت‌های جهان را در اختیار دارد، ثروتمندترین فرد جهان هم هست، صاحب بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین رسانه‌های جهان هم هست و مهم‌ترین رسانه‌ی جهان را دارد؛ اگر قدرتمندترین فرد جهان هم شود، به سمت ابرانسان حرکت می‌کند؛ ابرانسانی که در یک فرد می‌تواند نمایان شود؛ در جمع‌هایی مثل بیلدربرگ و در جمع‌های پنهانی و آشکاری مثل گروه جی ۸ و این نوع جمع‌ها نیز می‌تواند نمایان شود؛ چنان‌که ثروتمندانی همچون مدیرعامل شرکت‌های آمازون، علی‌بابا و... و افرادی مثل بیل گیتس با جت‌های شخصی‌شان، در یک روز، در گوشه‌ای از جهان جمع می‌شوند و تصمیمات جهانی می‌گیرند؛ این‌ها خودشان را در این موقعیت می‌بینند که با برای همه جهان، تصمیم بگیرند. چرا در وجود خودشان چنین چیزی می‌بینند؟

به نظرم بروز غایت و خودشکوفایی به سبک توسعه، در یک فرد می‌شود ایلان ماسک؛ و در گروه می‌شود بیلدربرگ یا داووس یا در سازمان‌ها، می‌شود شرکت‌های چندملیتی یا سازمان‌های بین‌المللی که جمع می‌شوند و برای بقیه ملت‌های جهان تصمیم می‌گیرند. تصمیم‌گیری در این سطوح در اختیار عموم نیست؛ ظاهرش این است که ملت‌ها در سازمان ملل نماینده دارند، ولی واضح است که ساختار نمایندگی کردن آرای عمومی، عملاً به غلبه نظر خواص منجر می‌شود؛ یعنی خواص هستند که می‌توانند در این موقعیت قرار بگیرند.

غایت پیشرفت را نیز می‌توان زمینه‌سازی برای ایجاد انسان‌های ویژه دانست. اما فاکتورها و شاخصه‌های و خروجی این دو الگو با یکدیگر متفاوت است. در شکل‌گیری گروه‌ها و تشکل‌ها نیز وضعیت به همین منوال است، اما غایت و جهتش متفاوت است؛ به نحوی که چنین انسانی، دغدغه بهره‌مندی از این جهان را ندارد و هرچه بی‌بهره‌تر و کم‌بهره‌تر از این جهان باشد، جایگاه متفاوت‌تری می‌یابد. نماد چنین انسان‌هایی در عصر حاضر را می‌توان حضرت امام یا حاج قاسم سلیمانی دانست؛ این‌ها نمایندگان الگوی پیشرفت هستند؛ ولی هیچ‌کدام از ویژگی‌های خاصی را که در جهان توسعه یافته برای رسیدن به آن موقعیت باید وجود داشته باشد، ندارند، اما یک روح ملی و جمعی را حول خودشان شکل می‌دهند.

## گفتار ششم: دشواری‌های فهم نقطه‌های اشتراک و تفاوت اندیشه پیشرفت و اندیشه توسعه

### ۱. اجتناب‌ناپذیری وجود اشتراکات میان گفتمان توسعه و گفتمان پیشرفت

ممکن است در مواد و عناصر، شباهتی بین پیشرفت و مدرنیته وجود داشته باشد اما به شدت روی میزان آن عناصر و نحوه‌ی ترکیب‌شان تفاوت وجود دارد. به عنوان مثال حلوا و شیرینی، در ترکیب‌شان آب و شکر و آرد دارند اما شیوه ترکیب آن‌ها یکی را مناسب مجلس عزا می‌کند و دیگری را مناسب مجلس شادی.

مقام معظم رهبری به عنوان مبدع طرح مسئله پیشرفت، همان اندازه که با شدت موضع گرفتند و فرمودند که «از واژه توسعه هم نباید استفاده کرد»، درعین حال می‌فرمایند: «ما اگر نقاط افتراق پیشرفت با منطق اسلامی را با توسعه غربی می‌شماریم، نباید از نقاط اشتراک غفلت کنیم. یک نقاط اشتراکی هم وجود دارد.»<sup>۱</sup> مواردی را نیز خودشان اسم می‌برند؛ مثل ابتکار، ریسک‌پذیری، انضباط و...

بنابراین یکی از چالش‌های میان توسعه و پیشرفت، شباهت‌شان در موارد متعدد است. اما مسئله اصلی در توسعه «رفاه» و در پیشرفت، «رشد و تکامل» است. در مقوله‌ی پیشرفت باور به عوالم دیگر وجود دارد که نظام معادلات انسان را به طور کلی تغییر می‌دهد. تفاوت عمده‌ی دیگر این است که مدرنیته توانسته نگاه خود را تفصیل ببخشد ولی پیشرفت هنوز نتوانسته این کار را انجام دهد. اما به این معنا نیست که نظریه‌ی پیشرفت دارای ضعف‌های بنیادین است.

در مناقشه‌های علمی دینی، بعضی از افراد، روش را اصل دعوا می‌دانند؛ بعضی‌ها روش را می‌پذیرند و با چگونگی روش، مسئله دارند؛ بعضی‌ها به هر چیزی که متولد جهان توسعه باشد، حساسیت نشان می‌دهند. امتداد این دعوا در بحث‌های توسعه خیلی دامنه‌دار می‌شود. اما در پاسخ به این سوال که نسبت ما با مواردی که متولد جهان توسعه هستند، چیست؟ باید گفت یکسری ویژگی‌ها، مثل نظم، عام و خنثی هستند و مثبت یا منفی بودن آن‌ها بسته به نحوه‌ی استفاده از آن‌ها دارد.

### ۲. «جهت»؛ نقطه کانونی فهم تفاوت پیشرفت از توسعه در مؤلفه‌های مشترک

نقطه کانونی این است که مفهوم نظم در موقعیت عام و خنثی، نسبت به زمانی که این نظم در جهت خاصی به کار می‌رود، تفاوت دارد. مثلاً نظمی که باعث کشتار بیشتر انسان‌ها گردد، نظم مطلوبی نیست. اما نظم به خودی خود، ویژگی مذمومی نیست.

۱. ۲۷ اردیبهشت ۸۸؛ دیدار با دانشجویان کردستان

شاید بتوان با عملکرد طیف کلاسیک که در دنیای غرب سرآغاز برخی تحولات بودند، همدلی کرد، ولی هرچه ماجرا جلو رفته، پیچیده‌تر شده و آن فضای حاکم، به آن مفهوم عام و خنثای اولیه، فرم خاصی داده است و نمی‌توان ساده‌انگارانه با پدیده‌ای که در حال حاضر شکل گرفته، همراهی نمود. مثلاً نمی‌توان مدل سازماندهی گوگل را برای سپاه پیاده کرد؛ اصلاً فرم دیگری است که برای خروجی و غایت دیگری متولد شده است. ولی این باور که هرآنچه در دنیای غرب است، مذموم است، نمی‌تواند مورد پذیرش باشد. در ریشه‌های کلامی اسلام نیز، کتابی مثل شرح حدیث جنود عقل و جهل، به ما می‌آموزد که هرآنچه در لشکر جهل هست، مابه‌ازایی در لشکر عقل دارد. در واقع یک سری ویژگی‌ها، وقتی فرم خاصی به خودش می‌گیرد، قابلیت این را پیدا می‌کند که تبدیل شود به سپاه جهل یا سپاه عقل. احتمالاً وضعیت بینابینی نیز دارد؛ مثلاً مابه‌ازاء «شجاعت» در سپاه عقل، «تهور» در سپاه جهل است؛ تهور، خطرپذیری غیرعقلانه است، ولی خطرپذیری است. نکته مهم این جاست که بین شجاعت و تهور، نقطه‌ای هست که نه فرم شجاعت به خودش گرفته و نه تهور، ولی عنصر خطرپذیری در هر دو مشترک است و در شجاعت و تهور، عنصر خطرپذیری مشهود است.

## گفتار هفتم: روایتی از لایه‌های گفتمان توسعه

### ۱. وجود سیری از بنیادهای مفهومی. نظری تا الگوها و مدل‌های عملی، در لایه‌بندی گفتمان توسعه و گفتمان پیشرفت

شاید در حال حاضر نتوان تعاریف دقیق و نفکیک شده‌ای از لایه‌های مختلف پیشرفت از نظریه، اندیشه، گفتمان و عقلانیت گرفته تا الگو و مدل ارائه نمود، اما این واژه‌ها درکشانی بین بنیادهای انتزاعی مفهومی نظری تا مدل‌ها، رویه‌ها و فرمول‌های تغییر عینی، معنادارند.

### ۲. شرایط «پیش‌نظریه» پیشرفت: قرارگیری انقلاب اسلامی در مرحله «پیشرفت ناخودآگاه»

اگر «نظریه» را دوران «خودآگاهی» به داشته‌ی پنهانی خویش در نظر بگیریم، مقوله پیشرفت، هنوز در مرحله پیش‌نظریه است. شلنگ پر قدرت آتشنشانی را تصور کنید که رهاست و به هر طرفی می‌خورد. آن لحظه که آتش‌نشان آن را می‌گیرد و به آن جهت می‌دهد تا امکان خاموش کردن آتش با آن وجود داشته باشد، یا تغییر ایجاد کرد، همان دوره رسیدن به نظریه است. انقلاب اسلامی نیز کارهای بسیاری را به سرانجام رسانده، و با وجود همه‌ی سختی‌ها به پیش آمده است، اما هنوز به عنصر پیشرفتی خویش، خودآگاه نگردیده و آن را

تحت کنترل درنیاورده است؛ هرچند به نحو ناخودآگاه از آن بهره می‌برد؛ اما هنوز به آن مرحله نرسیده که اختیار ایجاد تغییر خودآگاهانه را داشته باشد.

بنابراین می‌توان گفت در مرحله پیش‌انظره قرار داریم؛ البته نظریه به معنی امر مفهومی که روی کاغذ بشود نوشت نیست، هرچند می‌تواند صورت مکتوب داشته باشد؛ ولی قابلیت این را دارد که بتوان جهان را با آن تغییر داد. شاخص «نظریه»، اولاً خودآگاهی و ثانیاً امکان ایجاد تغییرات خودخواسته است. رسیدن به نظریه نیز می‌تواند سرآغازی باشد که به «برنامه» و ارائه جزئیات برسیم.

### گفتار هشتم: دلالت‌های عملی گفتمان پیشرفت و گفتمان توسعه در حکمرانی

۱. روایت تفاوت پیشرفت با توسعه در عرصه عمل، امری سهل ممتنع: دشواری روایت تفاوت پیشرفت با توسعه در امور جاری زندگی

اگر بنا باشد، برای تعریفی که از پیشرفت ارائه گردید، یک دلالت عملی در حوزه حکمرانی بیان گردد و به عبارتی آن را به میدان عمل تنزل دهیم، بهترین راهکار، «ارائه شاخص» می‌باشد.

با کمی دقت به اطراف متوجه خواهیم شد که نمی‌توان به توسعه فکر نکرد. مثل شیشه عینک همیشه همراه انسان متفکر است. به عنوان مثال وقتی به چوب لباسی نگریسته می‌شود، نسبتش با توسعه، ذهن را درگیر خواهد کرد. مواردی مثل طراحی صنعتی آن، بافت رنگ روی آن، فرم و زیبایی آن و موارد بسیاری به تدریج تغییر نموده و نسبت به سابق متکامل‌تر گردیده است و آن‌چه توجه انسان را به خود جلب می‌کند، پیوستگی و استمرار این تغییرات است. بیان این مثال از این باب است که متوجه شویم توسعه امر بسیار بدیهی و در دسترسی است، درعین‌اینکه مفهومی بسیار پیچیده، عمیق و دست‌نیافتنی است. درک ما از پیشرفت نیز باید به همین صورت باشد. این مورد نیز جزو همان مواردی است که می‌تواند بین توسعه و پیشرفت مشترک باشد؛ پیشرفت، امری سهل و ممتنع است؛ یعنی دیدنش باید راحت باشد و توضیح دادنش خیلی سخت. به خاطر همین، مفهوم شاخص برای تعیین‌کننده است؛ و بعد از گذر از ادبیات نظری و بیان انتزاعات، نقطه‌ی فرود، شاخص‌ها هستند

۲. قابل مشاهده بودن دلالت‌های عملی گفتمان پیشرفت در نقطه‌های تأسیسی و منحصربه‌فرد انقلاب

همان‌طور که ذکر آن گذشت، انقلاب اسلامی نتوانسته است، آن اختیار و آگاهی - که در تعریف پیشرفت بیان شد - را به درجه‌ای برساند که آگاهانه شود و در اختیار قرار بگیرد. مقوله پیشرفت در دوره پیش‌خودآگاهی و

پیشا خود اختیاری است. البته در برخی از نقاط تأسیسی انقلاب اسلامی می‌توان رد پای آن را مشاهده نمود. به عنوان مثال در نحوه رفتار جهاد سازندگی در سال‌های ۵۷ و ۶۷؛ یا در فرم اداره جنگ تحمیلی؛ یا در جریان نهضت سوادآموزی، امر مشهودی است. در حال حاضر نیز می‌توان در حرکت جهانی اربعین یا کنش جمعی ایرانیان در مواجهه و مبارزه با کرونا و ایثار و هم‌نوع دوستی بی‌نظیری که از خود بروز دادند، این آگاهی و اختیار را مشاهده نمود.

### ۳. مطالعه موردی تصمیم‌گیری درباره لباس تیم ملی برای بازی‌های المپیک: یک نمونه کوچک موفق از تعامل صحیح «نخبگان، مردم، حاکمیت»

اتفاقی که در مورد طراحی لباس تیم المپیک ایران در المپیک قبل افتاد، به این صورت بود که ابتدا، وزارت ورزش و جوانان به عنوان نماینده‌ی حاکمیت، طراحی لباس را با رانت به یک طراح داده بود، طراحی به شدت ضعیف بود و یک حس منفی ملی ایجاد کرد. اما فشار مردم، حاکمیت را مجبور کرد متخصص طراحی لباس را تغییر دهد. تیم جدید با همراهی مردم، لباس را طراحی کردند و لباس ایران جزو بهترین لباس‌ها در المپیک ظاهر شد. در واقع وقتی حاکمیت متقاعد شد و نسبتش با نخبگان را درست تعریف کرد و نخبگان نیز نسبتشان با مردم را درست تعریف کرد، طی یک فرآیندی، سه‌گانه‌ی «مردم، نخبگانی، حاکمیت» به یکدیگر متصل گردیدند، و اینطور به نظر آمد که یک روح جمعی، در خلق یک محصولی به اسم لباس تیم المپیک ایران خودش را نمایان کرد. این مورد جزو معدود مواردی بود که خیلی به نظر بنده بزرگ جلوه کرد و آن پروسه را دنبال کردم. شاید موارد متعدد دیگری باشد که بنده مطلع نباشم، اما این مورد خیلی برای بنده خاص بود. چنین فرآیندی باید در تمامی عرصه‌ها در جامعه بسط پیدا کند. به اعتقاد بنده مسائل ما در معادله سه‌گانه «حاکمیت، نخبگانی، مردم» حل خواهد شد و تا زمانی که این چرخه درست عمل نکند، مشکلات پابرجا خواهد بود. به نظر بنده کسی که از حاکمیت عدول می‌کند، به همان میزان خطرناک و آسیب‌زننده است که کسی که از جایگاه مردم عدول می‌کند یا جایگاه نخبگان را تضعیف می‌کند. برای من مثل سه‌ضلعی ایرانیت، اسلامیت، مدرنیت است. هرکسی الآن از این سه‌ضلعی اعراض می‌کند، در جهان جدید به درد زیست جمعی ما نمی‌خورد.



@asr\_e\_pishraft

تلفن ۰۹۱۰ ۶۵۱ ۳۳ ۳۰

[www.asr\\_e\\_pishraft.ir](http://www.asr_e_pishraft.ir)

تهران، خیابان ایرانشهر، پلاک ۱۰۵، طبقه ۳

اندیشکده | رسانه | مدرسه عصرپیشرفت، محیطی برای اندیشه ورزی و انتشار دیدگاه‌ها پیرامون پیشرفت، نوآوری و تحول حکمرانی است. در عصر پیشرفت، به وضعیت گذشته، حال و آینده ایران می‌پردازیم و تاثیر موضوعات، افراد، وقایع و پدیده‌ها را بر پیشرفت ایران بررسی خواهیم کرد.